

نظری به مکتب ادیان

(۸)

از تورات خبری بگیریم

بعضی از احکام تورات

آیا رقص عبادت و شکرگزاری خداست ؟

آیا ممکن است پیغمبری چنین جنایتکار باشد ؟

عقل شما چه حکومت میکند ؟

* * *

از تورات خبری بگیریم

از گفتار گذشته بخوبی روشن شد که اکثر مطالب تورات و انجیل فعلی محصول افکار و خواهشهای انسانی جمعی از پیشوایان سابق یهود و نصاری بوده که بمنظورهای مختلفی احکام الهی را تغییر داده بصورت کنونی در آورده اند.

چنانچه در شماره گذشته بوسیله قرآن مجید پرده از روی این حقیقت برداشته شد. با این حساب ابدأ جای شگفتی نیست که چرا اینقدر نسبتهای ناروا بانبیاء و رجال برجسته عالم و سفیران برگزیده الهی داده میشود و خطاهائیکه حتی از مردمان هرزه و رذل، ناپسندور کیک است از آنان حکایت میکنند که برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم فراموشی از آنها را با نشان محل آن یاد آور میشویم : اینک توراة : در ضمن احوال نوح پیغمبر (ع) پس از بیرون آمدن از کشتی چنین میگوید : نوح بصلاح زمین شروع کرد و تا کستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی

پدر خود را ندیدند و نوح از مستی بهوش آمده دریافت که پسر که ترش باوی چه کرده بود پس گفت : کنعان ملعون باد ، برادران خود را بنده بندگان باشد . (سفر پیدایش باب ۹ ص ۱۲ از آیه ۲۰-۲۶) .

و در باره **لوط پیغمبر (ع)** پس از آنکه شهرش واژگون شد و قومش هلاک شدند چنین میگوید : لوط از صوغر برآمد و باد و دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند پس باد و دختر خود در مغاره ای سکنی گرفت و دختر بزرگ بکوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به مادر آید بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او به بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که روز دیگر بزرگ بکوچک گفت اینک دوش با پدرم هم خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا باوی هم خواب شو تا نسلی از پدرم خود نگاهداریم آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ پسری زائیده او را **موءاب** نام نهاد او تا امروز پدر موءاب بیاضت و کوچک نیز پسری بزاد او را **بنی عمی** نام نهاد ، وی تا بحال پدر بنی عمی نیست (پیدایش ؛ باب ۲۹ ص ۲۵ ، آیه ۳۰ - ۳۸)

زهی کتاب آسمانی که چندین میلیون نفر کلماتش را نسبت بساحت قدس حضرت پروردگاری دهند و چنین نسبتهای ناپسند را ببر گزیدگان الهی و راهنمایان طریقه توحید همانند نوح و لوط (ع) میدهد و مبدأ پیدایش دو قبیله بزرگ جهان موءابیان و بنی عمون را زانای حضرت لوط باد و دخترش در حال مستی میدانند .

بعضی از احکام تورات

جای شگفت اینجاست که در جاهای متعددی از همین تورات نوشیدن شراب را ممنوع و حرام میکنند و نیز زنا را گناه غیر قابل گذشت معرفی مینمایند بطوریکه کیفر کسیکه زنا کند اعدام اقرار میدهد و در بعضی از اقسام آن انقطاع از قوم و قبیله اش میگوید : در باب بیستم سفر **لاویان** میگوید : کسیکه با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید زانی و زانیه البته کشته شوند و کسیکه

بازن پدر خود بخوابد و عورت پدر خود را کشف نماید هر دو البته کشته شوند خون ایشان بر خود ایشانست .

و اگر مردی با مردی مثل بازن بخوابد هر دو فجور کرده اند هر دوی ایشان کشته شوند خون ایشان بر خود ایشانست ، و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد این قباحت است او و ایشان با آتش سوخته شوند تا در میان شما قباحتی نباشد و مردیکه با بهیمه جماع کند البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشند (سفر لویان باب ۲۰ ص ۱۸۵) بلکه در همین سفر در باب ۱۸ زنهائی را که بر انسان حرام است بیان میکند از قبیل مادر و خواهر و عمه و خاله و غیر ذلک با وجود همه اینها جقدر ضد و نقیض این احکام در لایه های تورات و کتب مقدس به چشم میخورد و شرا بخواری را با ممنوعیتش ؛ در روزهای مقدس و مکانهائی مقدس امر رایجی نقل میکند .

آیا رقص عبادت و شکر گذاری خداست ؟

در احوال حضرت داود علیه السلام میگوید : که چون بردارندگان تابوت خداوند ، شش قدم رفته بودند گاوان و پرواریها ذبح نمودند و داود با تمامی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد و داود با یقود کتان ملبس بود پس داود و تمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را با آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند چون تابوت خداوند وارد شهر داود میشد میکال دختر شاؤل از پنجره تگر بسته داود پادشاه را دید که بحضور خداوند جست و خیز و رقص میکند پس او را در دل حقیر شمرد (سپس کیفیت ورود تابوت و قربانیهای سوختنی را بیان میکند) آنگاه میگوید : اما داود بر گشت تا اهل خانه خود را برکت دهد و میکال دختر شاؤل با استقبال داود بیرون آمده گفت پادشاه اسرائیل امروز جقدر خوشترن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان و بندگان خود برهنه ساخت بطوریکه یکی از سفها خود را برهنه میکند و داود بمیکال گفت بحضور خداوند بود که مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانم برتری داد تا مرا بر قوم خداوند یعنی اسرائیل پیشوا سازد از این جهت بحضور خداوند بازی کردم (کتاب دوم سموئیل باب ۶ ص ۴۸۶) حقیقتاً بایستی بمقل رجوع کرد ، آیامی پسندد که یکی از عبادات و شکر گزاریهای خداوند برهنه شدن در مقابل مردوزن و کوچک و بزرگ و رقصیدن باشد که حتی در نظر کنیزان ناپسند و حقیر بیاید آن هم از شخصیتی مانند داود که رهبر اجتماع است و خداوند برای هدایت و پیشوائی مردم با سلطنت داده ؟

آیا ممکن است پیغمبر اینقدر جنانیتکار باشد؟

اینها که چیزی نیست شیع تر از اینها نسبت بسفیر و بر گزیده الهی در همین کتاب داده شده که از شنیدن آن بر شگفت شمه افزوده شده از فهم و عقل پیروان اینچنین کتاب آسمانی بهت زده می شوید . اینک به بینید :

و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش بر خواسته بر پشت بام خانه پادشاه گردش میکرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشوی کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود پس داود فرستاده در باره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بتشبع دختر الیعام زن اوریا ی حتمی نیست و داود قاصدان فرستاده و او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او همبستر شد و او از نجاست خود ظاهر شده بخانه خود برگشت و آن زن حامله شد و فرستاده داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم پس داود نزد یوعاب فرستاد که اوریا ی حتمی را نزد من بفرست (ظاهراً اوریا یکی از سر بازان داود بوده که بفرماندهی یوعاب بجنک رفته بوده است) یوعاب اوریا را نزد داود فرستاد و چون اوریا نزد وی رسید داود از سلامتی یوعاب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنک پرسید و داود باوریا گفت بخانه ات برو و پاهای خود را بشو پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش خوانی از پادشاه فرستاده شد.

اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آفایش خوا ابیده بخانه خود نرفت و داود را خیر داده گفتند که اوریا بخانه خود نرفته است پس داود باوریا گفت آیا تو از سفر نیامده پس چرا بخانه خود نرفته اوریا بداد عرض کرد که تا بوت و اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آفایم یوعاب: بندگان آفایم بر روی بیابان خیمه نشین اند و آیا من بخانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و بازن خود بخوابم بحیات تو و بحیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد . و داود باوریا گفت امر روز نیز اینجا باش و فردا ترا روانه میکنم پس اوریا آنروز و فردایش را در اورشلیم ماند و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد و وقت شام بیرون رفته بر بسترش با بندگان آفایش خوابید و بخانه خود نرفت و با امدادان داود مکتوبی برای یوعاب نوشته بدست اوریا فرستاد و در مکتوب باین مضمون نوشت که: اوریا را در مقدمه جنک سخت بگذارید و از عقبش پس بروید تا زده شده بمیرد و چون یوعاب شهر را محاصره میکرد اوریا را در مکا نیکه میدانست که مردان شجاع در آنجا میباشند.

گذاشت و مردان شهر بیرون آمده با بوعاب جنگ کردند و بعضی از قوم از بندگان داود افتادند و اوربای حتی نیز بمرد (سپس جریان جنگ را حکایت میکند تا آنجا که میگوید : خیر مرگه اوریا بداود رسیدد او دفر ستاده زن اوریا را پخانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زائید (کتاب دوم سه وئیل باب ۱ ص ۴۹۰)

عقل شما چه حکومت میکند؟

عقلای عالم به بینند و حکومت کنند آیا خیانت از این بالاتر میشود، اگر یکی از افراد در ذل اجتماع چنین جنایتی را مرتکب شود چه اندازه در نظر جامعه منفور خواهد بود ؟ بر بام رود و ناموس مردم را در حال برهنگی نظر کند و عاشق شود و در غیاب شوهرش که برای فداکاری و حفظ امنیت و پیشرفت جامعه بجبهه جنگ رفته نسبت بناموس او خیانت ورزد و او را طبلیده برای آنکه ننگ خود را بپوشاند و ادا کند که خانه خود پرود و با همسرش همبستر شود شاید اثر حمل که ظاهر میشود بخود شوهرش مستند شود و سر باز فدا کاری که برای رعایت حال رفقا و سایر سر بازان جبهه جنگ بمنزل نرود و آسایش را بر خود حرام داند او را بجنگ فرستد و مخفیانه بفرمانده توصیه نماید که اسباب قتل او فراهم کند، او کشته شود تا بدون مزاحمت، همسر او را تصرف نماید . آیا هیچ خائن جنایت پیغمبر تا این اندازه ستم بر غیر روا میدارد ؟ آیا چنین خیانت و جرمی قابل گذشت است تا چه رسد که مرتکب او را بر جامعه برتری داده سمت نبوت رایا و بدهند ؟ اینجاست که هر ذی شعوری بی درنگ و وقوع این جریا ترا انکار میکند و دامن یکفرد برجسته ایرا که خداوند عالم او را بمقام شامخ نبوت نائل ساخته و بر تمام مردم عصر خودش امتیاز و برتری داده چنین آلوده نمیداند بلکه نقل اینگونه نسبتها را برخلاف عقل و فهم میشمرد . با این حساب آیا جای انتظار از چنین کتابهایی باقی است که احکام حقه الهیه را بیان کند و حقیقت شریعت موسی کلیم را بر مردم آشکار سازد . جای تردید نیست که این کتابها با اینوصف نسبتی بامبدأ وحی نداشته نسبت دادن آنها را بخداوند و پیغمبران گرامیش بهتان و افترا است .

(بقیه از صفحه ۱۶) درگیر و دارهای جنگ یا صحنه‌های ورزش از هیچ چیز بیم و هراسی نداشته، و با اصطلاح معروف، مردوم کبراروی هم ریخته و از شمشیرش خون بچکد. در صورتیکه مطلب نه از این قرار است؛ و چنانچه از بحث گذشته نتیجه میگیریم معنی اصلی شجاعت، اعتدال و تسلط بر احساسات و اعصاب است، شجاعت یعنی با مطالعه و نقشه وارد کار شدن؛ یعنی میان روی درجاده و خود-داری از ترس یا تهور؛ شجاع کسی است که پس از مطالعه و وقت اگر نتیجه مثبت رسیده بدون بیم شکست وارد کار شده و اگر نتیجه منفی منتهی شد گرچه بزبان وضر زود گذر و ناچیزی باشد تن در داده و با نهایت تسلط بر اعصاب و احساسات تحمل و بردباری را ترجیح میدهد (۱)

چنانچه میدانید شخصیت مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام که نمونه یک انسان کامل بوده و فضائل اخلاقی در وجود مقدسش بحد اعلیٰ بچشم میخورد، بمنوان مظهر شجاعت و یکمرد قهرمان نیز خوانده میشود (۲) فرزند گرامیش حسین بن علی (ع) نیز با داشتن آنهمه فضائل انسانی این امتیاز را هم داشته و الشجاعة الحسینیة زبانا نزد خاص و عام است، در صورتیکه میبینیم علی (ع) ۲۵ سال و فرزندش حدود ۱۰ سال با حکومت‌های وقت و اوضاع نابسامان زمان خود کنار

(۱) جوانها در یکی از میدانهای محل، سرگرم ورزش و مسابقه بودند و با وسائل طبیعی آنروزی (قطعه سنگ بزرگ) قدرت و زنده برداری خود را میسنجیدند رسول خدا (ص) رسیده فرمود: چه خیر است؟ چه میکنید؟ عرض کردند: مسابقه است. میخواهیم ببینیم کدام یک نیرومندتریم، حضرتش بدون آنکه از این کار منع یا انتقادی بکند فرمود: اللشد یلذهن غلب نفسه قهرمان و نیرومند کسی است که بر تمایلات خویش یعنی بر کششهای غریزی و خواسته‌های مستقیم عصبی غالب آمده؛ بر احساسات خود پیروز گردد،

* پیروز و موفق کسی است که احساسات خود را بین دودوار عقل و اراده محصور کند (دلیل کارنگی)

(۲) در میدان جنگ دشمنی خطرناک، اما شکست خورده پشت بخاک افتاده، و علی بن ابیطالب (ع) روی سینه‌وی نشسته است او اسائه ادب میکند. حضرتش بر خاسته کمی قدم زده بر میگردد و سر از تنش جدا میسازد، در آن لحظاتی که

آمده و با آنکه میتوانستند با همان شمشیرها ئیکه قبلا از غلاف درمیاوردند بمیدان آمده دست بشمشیر شوند ، باز کجدار و مریز رفتار کرده تافرسیت دیگری پیش آمده پا بمیدان گذاردند .

علی بن ابیطالب (ع) راملاحظه میفرمائید ، همان علی که در اکثر جنگهای اسلامی شرکت فرموده و بیشتر فتحها بدست حضرتش بوده پس از وفات رسول خدا (ص) چون در برابر عمل انجام شده ای قرار گرفت ، با داشتن توانائی شمشیر را غلاف نمود ، اما هر کجا فرصتی دست میداد بارعایت تمام جهات دینی و اجتماعی مطالب خود را یاد آورنده و مردم را در جریان گذارده و حقایق را بیان میفرمود ، تنها با این دلیل که ایجاد یا تشدید اختلافات در چنین شرائطی که دشمنان داخلی و خارجی دین در انتظار فرصتند تا اساس آن را ویران کنند ، جز بزیان اسلام نخواهد بود .

غلاف کردن شمشیر برای مثل علی بن ابیطالب و تحمل مشکلات و عمل کردن بنتیجه این محاسبه ، شجاعت و تسلط بر احساسات لازم دارد .

چنانچه سکوت و کنار آمدن با دستگاه معاویه و امثال او در چنان شرائطی درست مثل شمشیر زدن در شرائط اول صد در صد بزیان و ضرر اسلام تمام میشد (۱) مقاومت با معاویه حتی با مخالفت بعضی از نزدیکان ، شجاعت و تسلط بر اعصاب لازم دارد .

فرزند گرامیش حسین بن علی (ع) در اواخر همان حکومتی که پدرش با او جنگید سکوت کرد ، اما با بیزید حتی يك روز هم کنار نیامد ، تنها بخاطر این محاسبه که با این شرائط وارد میدان مبارزه شدن بکجا منتهی شده و سکوت در شرائط بعدی

هر که بر خاسته قدم میزند صفت شجاعت بیشتر جلوه گر شده تا هنگامی که شمشیر را بگلولی وی میفشرده زیرا کشتن او در آن حال از هدف مقدسش دور بود و چون ارزش هر کار با قصد و نیت کم و زیاد میشود کشتن او در آن حال بحساب غریزه و اریز میشد نه خدا ، حضرتش برای خدامی جنگید نه خشم و غضب .

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مبر از دغل

(۱) بکتاب شریف المراجعات یا فصل سیاست از کتاب مرد نامتناهی

مراجعه شود .

چه نتیجه میدهد .

محاسبه دقیق و توجه بارزش نتیجه و عمل کردن طبق آن؛ شجاعت لازم داشته
زیر پا گذاردن احساسات و تسلط بر اعصاب میخواهد .

خلاصه شجاع کسی است که برای انجام کار پس از دقت و مطالعه بدون تهور
و بی باکی ، بیم و ترس را کنار گذارده وارد کار شود ، و اگر مطالعات دقیق و
علاقه او را از اقدام بر حذر میداشت خودداری نماید گر چه خود پسندی یا
احساسات و غرائز او را تحریک میکنند .

مردم شجاع هرگز احساساتی نمیشوند ، هیچگاه نمیشود آنها را تحریک
کرده آلت دست نمود ، با آنها نمیشود بازی کرد ، مردم شجاع پس از مطالعه و
تصمیم از تهدید و ارعاب دیگران پروا نمیکند ، از شکست های احتمالی -
نمیهراسند .

* * *

تحصیل یا تقویت شجاعت

بوسیله مبارزه با علل ترس یا تهور که در بحث گذشته اجمالا گفته شد، شجاعت
بوجود میآید ، برای تقویت آن باید با افکار شجاعان نزدیک شده از مردم ترسو و
متهور کنار بوده تاریخ زندگی شجاعان اصیل را مطالعه نمود .

برای ما بخصوص مطالعه فصل مختلف زندگی ائمه یادو فصل کاملاً متقابل
یک امام و بی جوئی علل آن مؤثر بوده و میتوانیم بر از شجاعت پی ببریم .

بدست آوردن راز اصلی حدیث معروف نبوی که رسول خدا (ص) فرموده است
حسن و حسین من هر دو پیشوا هستند چه بجنگند و چه سگوت کنند همان شناختن
راز شجاعت است .

شجاعت یک اعتدال روحی است که هم ترس و ناتوانی را کنار زده و هم بی -
پروائی و جنون آمیز بودن را عقب میزند . تمرین و تکرار در اقدامات شجاعانه
و تحمیل بر خود با تلقین و ایجاد ایمان به موفقیت چون سایر حالات شجاعت را
تقویت میکند .

* * *

عدالت

بطور کلی میان نیروی درجاده خود دوستی را عدالت میگوئیم : عادل کسی است که نه تندروی کرده و بطرف افراط رفته و نه کندروی نموده و بطرف تفریط میرود ؛ یعنی برای تأمین نیازمندیهای طبیعی و اشباع غرائز خود در هر پست و مقامی که قرار دارد از نظر زندگی فردی و اجتماعی میان روی را گرفته و بهمه آنها بطور متوسط رسیدگی میکند .

برای رفع گرسنگی یعنی نیاز طبیعی بنفذا ، نه آنقدر زیاد روی کرده که حتی زیان و ضرر را نادیده گرفته و هر چه رسیده یا میل پیدا کرده بخورد . و نه آنقدر خودداری نموده تا رنجور و بیمار گردد .

نه چندان بخور کز دهانت بر آید
نه چندان که از ضعف جانت بر آید
در شهوت جنسی که یک غریزه و نیاز طبیعی است نه آنقدر بی پروا و تند بوده که خود را بگناه و بیماری بکشد (۱) و نه بطور کلی بیک قانون مسلم طبیعت پشت پا زده و باز گرفتار خطرات دیگری گردد .

در لباس و مسکن و مر کب در کسب مال و جاه و ثروت ، در حکومت و ریاست و بالاخره در تمام شئون زندگی مقررات آفرینش را رعایت کرده از حد میان و اعتدال تجاوز نکند نه آنقدر سرگرم تمایلات و هوسها شده که آسایش و سلامت فکری را از دست داده و نه آن اندازه کناره گیری نموده که هر کجا که شب آید سرای او شده و هر چه برسد غذای او .

میان نیروی و اعتدال که در روح آدمی بصورت یک صفت و حالت ثابتی پیدا شده و پس از آنکه برای خود جا باز کرد و ریشه گرفت بعنوان عدالت خوانده میشود ، از کارهای کوچک شروع شده و کم کم بکارهای بزرگ میرسد ، از زندگی فردی شروع شده و کم کم بمیدان اجتماعی وارد میگردد .

عدالت و میان نیروی از نظر اسلام بمقدار زیادی تعریف و تقویت شده و از زیادروی و افراط حتی در عبادت و بندگی نیز انتقاد و مذمت شده است . اقتصاد و

(۱) شاید گفته آن دانشمند که میگوید «اگر خداوند از گناه ما بگذرد ،

سلسله اعصاب نمیگذرند» در انحرافات و گناهان جنسی بیشتر بجا باشد .

میان روی حتی در عبادات مورد سفارش است (۱).

* * *

عبادت کتابخانه مدرسه فیهیة قم

گرچه از اصل بحث فاصله میگیریم (چون گفتگو در خود دوستی و لوازم آن بود) اما اجازه بفرمائید حالاً که سخن از عبادت و اعتدال آن بمیان آمد کمی در باره آن از نظر روانی بحث کنیم.

بندگی و پرستش بمعنی اطاعت و فرمانبرداری، یا بمعنی تقرب و نزدیک شدن بمعبود و ابراز کوچکی و تواضع یکی از چند دلیل میتواند داشته باشد.

(الف) ترس و بیم، وقتی انسان در برابر مقامی قرار گرفت که دارای قدرت و اراده بوده و متخلفین او فرامین خود را کیفر میدهد یا در اداره شئون زندگی انسانی چنان دخالتی داشته که اگر بر آدمی خشم گیرد اساس آن را بر هم ریخته ویران میکند بحکم همان غریزه خود دوستی برای رسیدن بمنافع و دور بودن از کیفر و عذاب اطاعت میکند؛ فرمان میبرد، اطاعت میکند، تا نکند گرفتار کیفر شده یا از نعمتها و کمکهای او محروم بماند.

این نوع اطاعت و فرمانبرداری (یا عبادت) مستقیماً نسبت ترس از فرمانده معبود بستگی داشته و اگر روزی اطمینان پیدا کرده یا خود را بی نیاز ببیند سرکشی نموده اطاعت نخواهد کرد (۲).

(۱) عن النبی (ص): ان هذا الدین متین فاعلوا فیه برفق ولا

تکروهوا عبادة الله الی عباد الله، فتکونوا کالراکب المنبت الذی لا سفر اقطع ولا ظهر ابقی و فی روایة: ولا تکروهوا الی انفسکم العبادة (شافی نقل از کافی)

در سول خدا فرموده است اسلام آئین محکم و متینی است با رفق و مدارا در آن وارد شده عبادت خدا را بر مردم و هم چنین بر خود سنگین و مکروه نکنید ورنه چون سواری خواهید بود که هم مرکب را خسته و فرسوده کرده و هم راهی را نپیموده اید.

(۲) ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی (سوره علق آیه ۶-۷) قرآن

کریم که میفرماید آدمی سرپیچی میکند وقتی خود را بی نیاز ببیند همین قانون طبیعی را میفرماید ورنه در عبادتهای اصیل که بعداً درباره آنها بحث خواهد شد سرپیچی نبوده یا نمیتواند خود را مستغنی ببیند

این پرستش و فرما نبرداری برای فرمانبرو عابد نه تنها لذتی نداشته بلکه در بسیاری از موارد عذاب روحی بوده و هر لحظه مایل است از قید بندگی نجات یافته خلاص شود ، نه تنها می خواهد زودتر خلاص شود بلکه گاهی پیش خود میگوید : اگر روزی هم نوبت ما شد ، اگر روزی فرماندهی بدست ما افتاد و شما فرمانبر شدید معنی امر و نهی را فهمیده و رنج بندگی را خواهید دید .

فرمانبرداری يك كارمند ، يك مأمور ، يك سرباز و يك فرزند اگر از روی ترس باشد درست همین حالت را داشته یعنی در عین آنکه اطاعت میکنند در عمق جان خود میگویند : حالا که چاره نیست ، اما اگر روزی نوبت بدست ما افتاد بشما خواهیم گفت .

کتابخانه مدرسه نهجیه قم

شما اگر رئیس يك مؤسسه ، مدیر يك اداره ، فرمانده يك سپاه ، پدر يك فرزندی هستید بکشید تا روابطتان باز پرستان بر اساس بیم و ترس نباشد . فرمان - دادن خشک و تهدید کردن از تخلف ، و کیفر نمودن متخلف ، کاری از پیش نمیبرد (۱) و این اطاعت و عبادت نه برای عابد و نه برای معبود ارزش ندارد .
(ب) چشم داشت و طمع - وقتی در برابر مقامی قرار گرفتیم که پادشاه فراوان داده و بندگیهای کوچک را بزرگ بحساب میآورد .
نا تمام

(۱) شر الناس من اکرهه الناس اتقاء شره «بدتر بن مردم کسی است که مردم برای پرهیز و نجات از شرش احتیاطش کنند» .

بهار هژمن

امام ششم حضرت صادق (ع) فرماید : زمستان بهار اهل ایمان است ، شب آن طولانی و کمك به شب زنده داری اومیکند ، و روز آن کوتاه و کمك بروزه اومینماید .

(وسائل الشیعه - کتاب صوم)